

نمی‌ورزیدند. بیکه بیگ نیز در رعایت خیر خواهی و مصلحت اندیسی آنان کوتاهی نمی‌کرد و با حسن سیاست در رضای آنها می‌کوشید. بدین ترتیب مدت ۲۲ سال بیکه بیگ به حکمرانی و سرپرستی برادران خود با کمال قدرت روزگار گذرانید و در سنه ۹۴۲ (ه.ق) درگذشت.

مأمون بیگ ثانی

مأمون بیگ دوم پسر بیکه بیگ - که جوانی نیک نهاد و گزیده سیرت بود - بعد از فوت پدرش به حکومت رسید. دو سال پس از آن نیرویی از طرف سلطان سلیمان خان عثمانی مرگب از بیست هزار نفر سواره و پیاده نظام برای تصرف خاک کردستان مأموریت می‌یابد. مأمون بیگ با چهار هزار سوار جهت جلوگیری و دفاع از آب و خاک خود حرکت می‌کند و در ناحیه شهرزور دو سپاه به هم می‌رسند و جنگ سختی در صبح دوشنبه هشتم ذی القعدة سال ۹۴۴ (ه.ق) درمی‌گیرد و غلبه کبیری از نیروهای دوطرف کشته می‌شوند؛ شب هنگام مأمون بیگ با بقیه رزمندگان خود در میان قلعه زلم متحصن می‌شود و به امر قلعه‌داری می‌پردازد و به دو عموی خود سرخاب بیگ و محمد بیگ دونا می‌فرستد و از آنها تقاضای کمک می‌کند. پس از یک ماه مقاومت و ناپایداری در آن قلعه و یأس از رسیدن امداد عموهای خود، به علت کاهش آذوقه و مهمات دست از پیکار می‌کشد و در فرصتی با جمعی از خواص خود، به دربار عثمانی روی می‌نهد. سلطان عثمانی در آغاز روی خوش نشان نداده دستور می‌دهد او را زندانی کنند. پس از مدتی وی را مشمول عطف و نوازش قرار می‌دهد و حکومت جلّه از توابع عراق را بدو می‌سپارد. مأمون بیگ بدانجا می‌رود و سرانجام در آن دیار فوت می‌کند.

سرخاب بیگ اردلان

بعد از آنکه مأمون بیگ ثانی به اسلامبول رفت و در آنجا زندانی شد، عمویش سرخاب بیگ در تاریخ ۹۴۵ (ه.ق) قلعه زلم و شهرزور و سایر ولایات او را ضمیمه متصرفات خود ساخت و قلمرو محمد بیگ برادرش را نیز به قهر و غلبه تصاحب کرد و حاکم بالاستقلال کردستان شد و سر از اطاعت سلطان عثمانی بیرون کشید و با شاه طهماسب صفوی (جولس ۹۳۰، فوت ۹۸۴ ه.ق) طرح روابط افکنده و نامه و هدایایی به دربار وی گسیل داشته و در مریان بر بالای کوهی مرتفع درّی بسیار محکم بنا نهاد که در وقت ضرورت پناهگاه خوبی باشد. و اما محمد بیگ که مورد تعدی و ستم سرخاب بیگ واقع شده بود،

راهی دربار سلطان سلیمان خان عثمانی (جلوس ۹۲۶، فوت ۹۷۴ ه.ق) شد. سلیمان خان - که از حرکات سرخاب بیگ سخت رنجیده بود - لشکری را به فرماندهی رستم پاشای سردار اکرم به منظور قلع و قمع سرخاب بیگ همراه محمد بیگ روانه ساخت (سال ۹۴۷ ه.ق). سرخاب چون از این لشکرکشی اطلاع یافت، بدون درنگ با هشت هزار مرد مسلح در روز پنجشنبه ۲۴ رجب همان سال به میدان رزم قدم نهاد و در دشت شهر زور جنگ آغاز شد و پس از هشت روز فریب هفت هزار تن از سپاه عثمانی و سه هزار تن از نیروی کُرد کشته شدند. تا بالاخره سرخاب بیگ به جهت حفظ یقیه سپاه خود در قلعه زلم تحصن کرد. دو سال از طرف عثمانی محاصره قلعه زلم طول کشید و رستم پاشا فرمانده عثمانی بر اثر زخمی که برداشته بود درگذشت.

شاه طهماسب صفوی پس از آگاهی از چگونگی امر نیرویی در حدود پانزده هزار نفر به سرداری حسین بیگ نام جهت امداد سرخاب بیگ اعزام داشت. پس از رسیدن این نیرو به دو فرسخی قلعه زلم ناگهانی سپاه عثمانی دست از محاصره کشیده عقب نشینی کرد. سرخاب بیگ به محض آگاهی بارزمتلگان خود قلعه را ترک گفته به معیت حسین بیگ آنها را تعقیب کرد و نیروی عثمانی را شکست سختی دادند و همه را تارومار ساختند. پس از این واقعه حسین بیگ به دربار شاه طهماسب مراجعت کرد و سرخاب بیگ با پیروزی کامل به فرمانروایی خود ادامه داد و مرکز حکومت خود را از قلعه زلم به قلعه مریوان منتقل ساخت.

در تاریخ ۹۵۶ (ه.ق) القاص میرزا برادر شاه طهماسب - که سر از فرمان برادر خود بر نافته بود - با نیرویی به حوالی شهر زور رسید. شاه طهماسب، بهرام میرزا و شاهقلی خان مهر دار و ابراهیم خان را با بیست هزار نفر سوار به دفع او روانه کرد. در حدود شهر زور جنگ سختی در گرفت که در پایان منجر به شکست القاص میرزا شد. القاص میرزا با بیست و یک نفر از افراد خود به قلعه مریوان شتافت و به سرخاب بیگ پناهنده شد. سرخاب بیگ پس از چند روز پذیرایی از او و همراهانش، او را به معیت چند نفر از کسان خود روانه دربار ایران کرد. شاه طهماسب در پاداش این خدمت، هر ساله یک هزار تومان نقد درباره سرخاب بیگ مقرر داشت و بنا به ستفاعت او از جرم القاص میرزا درگذشت و حکومت شیروان را به وی واگذار کرد. اما بعد از آنکه القاص میرزا به محل مأموریت خود رسید، شاه تغییر عقیده داد و جمعی را مأمور کرد که به شیروان رفته او را دستگیر و زندانی کنند. و عاقبت بعد از یک سال دستور قتل او را صادر کرد.

سرخاب بیگ یازده سر داشته است: حسن بیگ، اسکندر بیگ، سلطان علی بیگ، یعقوب بیگ، بهرام بیگ، ذوالفقار بیگ، اصلمش بیگ، شهباز بیگ، صارم خان، قاسم بیگ، بساط بیگ.

سرخاب بیگ به دلیل لیاقت و کفایت ذاتی، سلطان علی بیگ را جانشین خود قرار داد و بهرام بیگ پسر پنجم را حکومت رواندز و عمادیه بخشید که نا سالها بعد اولاد و احفاد او حاکم آنجا بوده اند. محمد بیگ مشهور به میررواندز که سالها با دولت عثمانی در جنگ و نبرد بود از احفاد همین بهرام بیگ بوده است. سرخاب بیگ پس از سی سال فرمانروایی و اقتدار درگذشت و جانشین وی سلطان علی بیگ بیش از سه سال دوام نیاورد و سریر بالین خاك نهاد و از او دو كودك صغير به نامهای تیمورخان و هه‌لو (هَلُو) خان برجای ماند. آنگاه بساط بیگ پسر یازدهم در سنه ۹۷۵ (ه.ق) بر اریکه حکومت استقرار یافت.

بساط بیگ اردلان

بساط بیگ انسانی شجاع و سخی و امیری با کفایت و دانستور و اهل فضل بود، و بیشتر اوقات خود را در مصاحبه اهل علم می گذرانیده و به دادگری و سعی در ترویج علم مشهور بوده است. او قریب ده سال حکومت کرد. در سنه ۹۸۵ تیمورخان و هَلُو خان پسران سلطان علی بیگ - که به حد رسد رسیده بودند - سر به شورش برداشتند و مدعی حکومت موروثی خود شدند. بساط بیگ عده‌ای را تحت فرمان سپهر اب بیگ برادرزن خود برای تأدیب و سرکوبی آنان مأمور کرد. تیمورخان و برادرش به محض آگاهی رهسپار قزوین شدند و به دادخواهی به دربار شاه اسماعیل ثانی (جلوس ۹۸۲، فوت ۹۸۵ ه.ق) شتافتند. پس از يك سال توقف در آنجا شاه اسماعیل درگذشت. (سال ۹۸۶ ه.ق) و تیمورخان و هَلُو خان به کردستان بازگشته جمعی را همدست و همدستان خود کردند و در قلمرو حکومت بساط بیگ به تاخت و تاز پرداختند؛ اما از قضای روزگار در همین اوقات اجل بساط بیگ فرا رسید و تیمورخان بدون زحمت به حکومت رسید.

تیمورخان اردلان

تیمورخان در سنه ۹۸۶ (ه.ق) به فرمانروایی رسید و پس از آنکه حکومت کردستان را سر و مورتی تازه بخشید، چون در این وقت سلطنت استقراری نیافته بود، با سلطان عثمانی مرادخان (جلوس ۹۸۲، فوت ۱۰۰۳ ه.ق) - بنا به مصلحت روز - رابطه برقرار کرد و اظهار اطاعت نمود. سلطان مرادخان از این امر بسیار خوشحال شد و برای وی قرمان و لقب میر میرانی و مقدار یکصد هزار آچه طلا سالیانه برقرار کرد و او را به نام «تیمورخان پاشا» ملقب ساخت.

تیمورخان چهار پسر داشته است. سلطان علی بیگ، بداغ بیگ، مراد بیگ و

میر علم الدین بدرخان وی متصرفات خود را در بین آنان به این ترتیب تقسیم کرد: حسن آباد و سنه دژ (سنندج) و شهرزور و زلم و فزلیجه را به سلطان علی بیگ - که فرزند ارشد او و همنام پدرش بود - تفویض کرد و بداغ بیگ را قره داغ و کوی و حریر داد و مراد بیگ را سقز و میوان و سیاه کوه و خورخوره و تیلکو ارزانی داشت و امیر علم الدین را - که فرزند کوچکترش بود - ناحیه شاربازیر (شهر بازار) از توابع فعلی سلیمانیه بخشید. آنگاه با فراغت خاطر و سیاهی منظم به قصد توسعه قلمرو خود به جانب کرمانشاه و سنقر و دینور تاخت و همه را متصرف شد. به سال ۹۹۳ به متصرفات عمر بیگ رئیس کلهر نیز حمله کرد. عمر بیگ به شاه وردی خان والی لرستان پناه برد. شاه وردی خان با نیرویی از لرستان و مردم کلهر سر راه را بر تیمورخان گرفت. تیمورخان که در حال بازگشت به کردستان بود و انتظار چنان پیش آمدی را نداشت، ناگهان مصادف با نیروی دشمن شد؛ ناچار با هزارسواری که همراه داشت، متهورانه با آنها درآویخت. در میدان رزم اسب تیمورخان گلوله خورد و سیاه لرستان بر او - که روی زمین افتاده بود - ریخته دستگیرش کردند؛ اما شاه وردی خان - که انسانی خردمند و دوراندیش و باتجربه بود - در نهایت احترام تیمورخان را به منزل خود برد و در گرمی داشت او ذره ای قصور نکند و پس از چند روزی وی را با احترام تام به معیت همراهانش به کردستان روانه کرد.

سه سال بعد تیمورخان با دوهزار سوار مسلح به منظور پس گرفتن ناحیه زرین کمر (گروس فعلی) - که حکومت آنجا را به دولتیار سلطان سیامنصوری واگذار کرده بود - به آن جانب رهسپار شد. دولتیار با هزار سوار قزلباش سر راه را بر تیمورخان گرفت. پس از مختصر زدوخوردی دولتیار شکست خورد و در قلعه زرین کمر حصاری شد. تیمورخان با همان عده کمی که همراه داشت قلعه را محاصره کرد و پس از دوسه حمله آنرا گشود؛ اما هنگام یورش به داخل قلعه هدف تیری قرار گرفت و از پای درآمد (سال ۹۹۸ هـ. ق.) هلو خان برادرش - که در میان سپاهیان حضور داشت - با کمال شجاعت و رشادت به معیت نیرویی که همراه داشت عده کثیری را به خونخواهی تیمورخان از دم تیغ گذرانید. و پس از آن نعلش برادرش را به قلعه میوان عودت داد.

هلو (ههلو) خان اردلان

هلو خان پس از مراجعت به کردستان و برگزاری مراسم عزاداری، بر مسند حکومت نشست و در آغاز کار مدت دو سال مناسبات خود را با دولت عثمانی حفظ کرد. پس از آن با دولت ایران تجدید روابط نمود و مرکز حکومت خود را از قلعه زلم و قلعه میوان به قلعه

پلنگان انتقال داد. قلعه پلنگان در کوه‌های ای بسیار سخت و سنگلاخی واقع شده و در آن زمان از قلاع بسیار محکم به شمار می‌رفته است که در سابق طوایف گوران و کلهر در آنجا سکونت داشته‌اند. هلوخان در اطراف آن قلعه بناهای دیگری احداث کرد و براستحکام قلعه افزود و بازارچه و مساجدی نیز بر پا ساخت و قلعه‌های زلم و مریوان و حسن آباد را نیز تعمیر کلی کرد.

هلوخان امیری دلیر، نیر و مند و با داد و دهش بوده و زیردستان را به خوبی می‌نواخته و با حکام همجوار از راه دوستی و اتحاد می‌زیسته است؛ در نتیجه در ایام حکومتش تمام مناطق قلمرو او از نعمت آبادی و عمران برخوردار و خزانه مملکتی از سیم و زر انباشته بوده است. هلوخان به اقتضای فصول چهارگانه بهار را در قلعه پلنگان و تابستان را در قلعه حسن آباد و پاییز را در دژ مریوان و زمستان را در قلعه زلم به سر می‌برد. سپاه منظمی را با ساز و برگ کامل به تدریج فراهم آورد و سرانجام از اطاعت و باج دهی بدولت ایران و عثمانی سر باز زد و زمینه سلطنت خود را فراهم نمود. بعد از آن جمعی از علما و روحانیون میرزا از اطراف و اکناف به مرکز حکومت خود دعوت کرد تا به شغل تدریس و قضاوت و امور شرعی و دینی بپردازند؛ که از آن جمله دو شخصیت بنام آن عصر: شیخ عبدالغفار دوم مردوخنی بن شیخ شمس‌الدین و مولانا یعقوب قاضی اعلیٰ جد موالی و مشایخ الاسلام مشندج بوده‌اند.

در سنه ۱۰۱۹ (ه.ق) حسین خان والی لرستان به اشاره شاه عباس صفوی (جلوس ۹۹۶، فوت ۱۰۳۸ ه.ق) با نیرویی مرکب از ده هزار نفر سپاهی به کردستان حمله کرد و در قلعه حسن آباد با هلوخان روبرو شد. پس از چهار بار مصاف، نیروی حسین خان سخت شکست خورده فرار را برقرار ترجیح داد. به دستور هلوخان تا چهار فرسنگ آنها را تعقیب کردند و عده کثیری را به قتل رسانیدند. شاه عباس به محض آگاهی، نیرویی را برای دفع هلوخان و تخریب کردستان گسیل داشت؛ این نیر و نیز در برابر جنگجویان رشید کرد تاب مقاومت نیاورده، با دادن تلفات و خسارات زیاد عقب‌نشینی کردند. شاه صفوی این بار خود شخصاً با سپاه مجهز و انبوهی به عزم تادیب هلوخان و تسخیر کردستان حرکت می‌کند؛ چون به فریه «منهم» از آبادیهای بلوک اسفندآباد کردستان می‌رسد، آلی بالی نام زنگنه که جلودار خاصه شاه بوده، شمه‌ای از اوضاع و احوال هلوخان و نیروی او و قلاع و استحکامات کردستان را در خلوت برای شاه شرح می‌دهد و از پیشرویی و نیرد با هلوخان او

را منصرف می سازد و تعهد می کند که از راه صلح و صفا خان اردلان را به اطاعت و اداری کند. شاه عباس سخنان او را می پذیرد و خود او را یا خلعت و هدایا و فرمان نزد هلو خان می فرستد و خود به اصفهان مراجعت می کند. هلو خان در آن وقت در قلعه مریوان به سر می برد، آلی بالای خود را به آنجا می رساند و هدایا و فرمان شاهانه را تقدیم می کند. هلو خان روی خوش نشان می دهد و خان احمد خان پسر ارشد خود را با تحف و هدایای شایسته ای به دربار شاه صفوی می فرستد. شاه عباس از ورود خان احمد خان بسیار خوشحال می شود و او را به همه گونه مورد نوازش و محبت قرار می دهد و خواهر خود زرین کلاه خانم را به عقد نکاح او درمی آورد و مراسم عروسی مجللی در اصفهان انجام می گیرد. پس از چند صیاحی او را اجازه مراجعت می دهد و ضمناً از او قول می گیرد که پس از رسیدن به کردستان هلو خان پدرش را بنا به دعوت شاه به دربار اصفهان روانه نماید. خان احمد خان چند روز پس از مراجعت به کردستان با تمهید مقدماتی سعی می کند پدرش را به مسافرت اصفهان راضی کند. اما هلو خان در بادی امر از قبول تقاضای پسرش سر باز می زند. خان احمد خان به دلیل قولی که به شاه داده نمی تواند آرام بشیند و چندین بار تقاضای خود را تجدید می کند. هلو خان از اصرار دیافشاری خان احمد خان که برخلاف مصالح خود او و کردستان بود - سخت می رنجد و او را روانه زندان می کند. پس از سه روز خاصان و نزدیکان درگاه، خان والی را از حبس پسر - که داماد شاه ایران بوده - سر زنجش کرده، آیه عرض می رسانند که اگر پادشاه ایران از این دعوت سوء قصدی در نظر داشته است، خان احمد خان را رسماً به دامادی خود نمی پذیرفت. هلو خان سرانجام پسرش را از حبس آزاد می کند و پس از چند روز با ارمغانهای ارزنده ای رهسپار اصفهان می شود. شاه عباس از ورود هلو خان بی نهایت اظهار مسرت می کند و آنچه لازمه توقیر و احترام بوده است درباره او میبذول می دارد و بر حسب استدعای خود هلو خان فرمان حکومت کردستان از همدان تا عمادیه و کوی حریر به جهت خان احمد خان صدور می یابد^۱ و از آن تاریخ (سال ۱۰۲۵ ه.ق) خان احمد خان رسماً بر مسند حکومت کردستان استقلال پیدا می کند.

- ۱- به مناسبت این مصلحت اندیشی شاه صفوی منصب وزیر اعظمی را به آلی بالای جد شیخ علیخان زنگنه می بخشد. زنگنه از ایلات مشهور کردند که در کرمانشاه و اطراف آن و همچنین در خاک کردستان عراق سکنی دارند و برخی از افراد این طایفه مصدر کارها و مشاغل مهمی بوده اند.
- ۲- درباره بایان کار هلو خان، که آیا به کردستان مراجعت کرده و یا در اصفهان باقی مانده، کتب تواریخ اردلان به اختلاف روایاتی دارند و به هر صورت از این تاریخ هلو خان از حکومت کردستان کناره گیری کرده است.

خان احمد خان اردلان

خان احمد خان پس از آنکه به حکومت رسید، در نهایت قدرت و شکوه به تمشیت امور پرداخت و سپاهی بیست هزار نفری، منظم و مجهز از سواره و پیاده به نام «نظام اردلان» فراهم آورد و حقوق مکفی جهت آنان مقرر داشت. پس از چندی از طرف شاه عباس دستور رسید که چون اهالی مکرری و بلباس از فرمان دولت تمرد کرده اند، لازم است خان احمد خان برای تأدیب آنان بدون درنگ حرکت کند. والی اردلان به محض وصول دستور با نیروی خود به جانب ساوجبلاغ مکرری می شتابد. اهالی بلباس و مکرری چون این خبر را می شنوند با جمعیت انبوهی برای جنگ آماده می شوند. در این کارزار گرچه نیروی اردلان نسبت به گروههای متقابل کمتر بوده اند، اما دلیرانه جنگیده اند و در اندک مدتی از جماعت متمردین گروه کثیری کشته و اسیر شده و بقیه از میدان نبرد به طرف رواندز گریخته و در قلعه آنجا متحصن می شوند. اردلانها آنان را دنبال کرده به محاصره قلعه می پردازند. این قلعه بسیار محکم بوده و محاصره مدتی طول کشیده است؛ اما سرانجام آن را می گشایند و به داخل یورش برده پس از قتل و غارت بسیار، ساکنان قلعه تسلیم می شوند.

خان احمد خان قلعه نشینان را امان می دهد و رواندز را نیز ضمیمه مملکات خود می سازد و قراچین بیگ پسر بزرگ بهرام بیگ (پسر خراب بیگ اردلان را - که از بنی اعمام خود او بوده - حکومت رواندز می دهد و خالد بیگ و عثمان بیگ برادران قراچین را به ترتیب حکومت خوشناو و عمادیه تقویض می کند. خالد بیگ مردی نیک سیرت و شجاع و با فضل و کمال و از امرای برجسته روزگار خود بوده؛ حکام رواندز از نسل او می باشند و او به «میر خوشناو» شهرت داشته است.^۱

خان احمد خان بعد از فراغت از این امور، متوجه موصل می شود و حاکم آنجا به محض اطلاع می گریزد و خان اردلان بدون زدو خورد وارد موصل می شود و از طرف قاطبه اهالی مورد استقبال قرار می گیرد. خان احمد خان از آنجا مزده فتوحات خود را به دربار شاه صفوی گزارش نموده کسب تکلیف می کند که به جانب کرکوک و بغداد حمله کند. شاه در یادداشت این فتوحات، یک قبضه شمشیر مرصع و یک اسب اصیل و گرانبها یا زین و برگ زرین برای او می فرستد و اجازه حمله به بغداد را نیز به وی می دهد. خان احمد خان پس از چهل

۱ - بهرام بیگ از جانب پدرش حاکم رواندز و عمادیه بوده است؛ اما به علت ناسازگاری روزگار از حکومت دست کشیده و دچار تنگدستی و مذلت شده بود.

۲ - خالدان وکیل سنج - که به محمد رشید بیگ منتهی می شوند - از احفاد همین خالد بیگ خوشناوی می باشند و از دودمان بنی اردلان محسوبند.

روز توقف در موصل، راهی کرکوک می‌شود و آنجا را هم به آسانی تسخیر می‌کند و یکی را جهت حکومت آن دیار می‌گمارد. بعد از آن رهسپار بغداد می‌شود. پاشایان و بزرگان بغداد مصلحت خود را در تسلیم دانسته با هدایا و پیشکشهای شایان به استقبال او شتافته، خان اردلان را در میان امواج هلهله شادی وارد بغداد می‌کنند. خان احمد خان پس از رفع خستگی به تمشیت و نظم امور می‌پردازد. شاه دوازده روز پس از ورود خان، اردلان، به حوالی بغداد می‌رسد. والی با گروهی از رجال سرشناس بغداد به استقبال می‌شتابند و مورد محبت و عطف شاه قرار می‌گیرند.

خان اردلان پس از انجام این فتوحات در تاریخ ۱۰۳۵ (ه.ق) با نهایت سرافرازی به کردستان برمی‌گردد. طول مسافرت او از ابتدای حرکت تا هنگام مراجعت هفت سال و سه ماه بوده است.

سه سال بعد شاه عباس می‌میرد و شاه صفی در جمادی الآخر سال ۱۰۳۸ (ه.ق) به سلطنت می‌رسد. او نیز با خان اردلان همان روش سابق را پیش می‌گیرد و در احترام و رعایت مقام او به هیچوجه مضایقه نمی‌کند.

خان احمد خان از زرین کلاه خانم خواهر شاه عباس، پسری به نام سرخاب بیگ داشت که شاه عباس از ابتدای کودکی او را به دربار خود خوانده بود تا در آنجا با تعلیم و تربیت شایسته درباری آشنا شود. چون سرخاب بیگ به حد رشد رسید، از هر جهت جوانی بود آراسته به زیور فضل و کمال و آشنا با فنون سواری و تیراندازی و صفات مردانگی و دلیری، از همگان برتر و والاتر؛ اما معاندین بر جاه و مقام او در دربار شاه حسد بردند و با حیله و نیرنگ ذهن شاه را نسبت به او مشوب ساختند. و به اتهام خیانت نسبت به دربار و داعیه سلطنت متهمش کردند. شاه صفی بدون تحقیق و استفسار از فرط بدبینی در سنه ۱۰۳۹ دستور داد که چشمان او را از حدقه بیرون آوردند. خان احمد خان به محض شنیدن این خبر مشاعر خود را از دست داده، دیوانه شد و شروع به حرکات غیرعادی نمود. اطرافیان و نزدیکانش برای اینکه این امر مخفی بماند او را مقید و محبوس ساختند و اسماعیل بیگ اعلیٰ جد عنایت الله بیگ - که سمت وزارت اردلان را داشت - به حسن تدبیر مدت یک سال در اداره امور ولایات کوشید و نگذاشت به ارکان حکومت کردستان خللی وارد شود. در آغاز سال ۱۰۴۰ (ه.ق) خان اردلان شفایاب شد و عقل خود را بازیافت و کمافی السابق به رتق و فتق امور پرداخت.

خان اردلان به سال ۱۰۴۱ (ه.ق) نیروی انبوهی جمع آوری کرد و علی‌رغم شاه صفوی به شهرهای سنقر کرمانشاه و همدان و گروس و ارومیه و خوی لشکر کشید و همه آن شهرها و مناطق را ضمیمه متصرفات خویش ساخت و برای هر کدام حاکمی از جانب خود

تعیین کرد و ضمناً مراتب اطاعت خود را به دربار سلطان عثمانی گزارش نمود و از این تاریخ رسماً استقلال خود را جشن گرفت و به نام خود سکه زد و آنمه جمعه و جماعت در همه قلمرو حکومت اردلان، از او به عنوان شاه مستقل کردستان یاد کردند. سلطان عثمانی هم او را با اهدای خلعتهای شایان و فرمان حکومت کرکوک و موصل بیشتر به خود متمایل ساخت. شاه صفی از اینکه خان اردلان با دولت عثمانی طرح دوستی و مراوده افکنده است، سخت بر آشفته و سپاه انبوهی به سرداری زال خان و سیاوش خان به طرف کردستان روانه کرد. خان اردلان چون این خیر بشنید فوراً به دربار عثمانی گزارش داد. سلطان مراد خان ملوچهر پاشا را با دوهزار سوار به کمک وی فرستاد. در ۲۷ ربیع الاول سال ۱۰۴۶ (ه.ق) بر خورد دو نیر و در کنار دریاچه مر یوان روی داد و جنگ سختی در گرفت که عاقبت در ۲۶ ربیع الثانی لشکر عثمانی و خان اردلان شکست خوردند. خان احمد خان با جمعی از امرای سرداران خود به موصل رفته، دارالملک خود را در آنجا قرار داد. سلطان مراد برای جبران این شکست در سوم رمضان همان سال سپاه بسیار مجهزی را به فرماندهی خسرو پاشا مأمور حمله به ایران کرد. شاه صفی چون از قضیه مطلع شد زینل خان سیهسالار را با نیروی کافی به کردستان فرستاد. خود شاه صفی نیز بیست سر اردوی اعزامی، با جمعیت فراوانی به همدان رفت. این بار نیز آتش جنگ در جلگه مر یوان مشتعل می شود و اردوی قزلباش با دادن تلفات زیادی از میدان می گریزد. چو به همدان می رسند شاه صفی زینل خان را به اتهام خیانت و قصور در امر جنگ، از دم تیغ می گذراند و خود شخصاً عازم میدان کارزار می شود. خسرو پاشا هم در تعقیب لشکر شکست خورده قزلباش روبه همدان می تازد و چون به اسفندآباد می رسد، اردوی شاه صفی نیز فرامی رسد و دوباره جنگ شروع می شود؛ اما اردوی خسرو پاشا به علت فقدان آذوقه و مهمات عقب نشینی کرده به جانب بغداد رهسپار می شود. شاه صفی پس از هزیمت خسرو پاشا، فرمان حکومت کردستان را به سلیمان خان اردلان پسر میر علم الدین نوه تیمورخان - که از فرماندهان سپاه و محل وثوق و اعتماد خود او بوده - می دهد و وی را به معیت نیرویی روانه کردستان می کند.

عاقبت کار خان احمد خان اردلان را در بحث سلیمان خان خواهیم خواند.

۱. در این جشن شیخ شمس الدین بن شیخ عبدالغفار مردوخ خطبه غمّایی را به عربی انشا و انشاد کرد. برای مطالعه آن به کتاب تاریخ آیت الله مردوخ از جلد دوم، رجوع شود.
۲. خان احمد خان مدت هفت سال مستقلاً حکومت کرده است.

سلیمان خان اردلان

سلیمان خان پس از آنکه به فرمان شاه صفی در سنه ۱۰۴۶ (ه.ق) به حکومت رسید، دارالایاله کردستان را از حسن آباد به محل کنونی شهر سنندج^۱ انتقال داد. این شهر در آن ایام قصبه کوچکی بوده و طایفه‌ای به نام کفش زرینه یا زرینه کفش از خانواده‌های قدیمی کرد در آنجا اقامت داشته‌اند.^۲

سلیمان خان این قصبه را توسعه داده و قلعه حکومتی را - که روی تپه‌ای در وسط شهر واقع است - در نهایت استحکام بنا نهاد و این قلعه تا سال ۱۳۴۷ (ه.ق) مقر حکام و از آن تاریخ به بعد مدتی مرکز قشون دولتی و زمانی باشگاه افسران بوده است. سلیمان خان گذشته از قلعه حکومتی در داخل و خارج اطراف قلعه مساجد و حمام و ابنیه و بازار و دکاکین متعددی ساخت و یکی دورشته قنات در غرب شهر سنندج در محلی به نام «سهرنوی» احداث کرد و آب آن را با تعبیه سه شتر گلو به داخله قلعه آورد؛ آنگاه به تخریب قلاع زلم و بلنگان و مریوان و خمین آباد پرداخت - که مأمن و پناهگاهی برای مخالفین دستگاه حکومت نباشد.

خان احمد خان چون از حکومت سلیمان خان و کارهای او استحضار پیدا کرد، در سنه ۱۰۴۷ (ه.ق) با دوازده هزار نفر سوار و پیاده از موصل به عزم بازپس گرفتن کردستان حرکت کرد. سلیمان خان قبل از رسیدن او با اطلاع قبلی جریان را به دربار شاه صفی گزارش کرد و از طرف شاه نیرویی به کمک او رسید و بعد از جنگ مفصلی خان احمد خان شکست خورد و به موصل برگشت و پس از شش ماه به سال ۱۰۴۸ (ه.ق) همانجا درگذشت و جنازه‌اش را در جوار مقبره یونس پیامبر علیه السلام به خاک سپردند. مدت حکومت خان احمد خان در کردستان پس از پدرش ۲۳ سال بوده که پنج یا هفت سال آن به نام خود سکه زده و استقلال داشته است.

سلیمان خان پس از مرگ خان احمد خان با فراغت خاطر به امر حکومت پرداخت. بعد از شاه صفی در دوره شاه عباس ثانی نیز مورد توجه و احترام بود تا اینکه به سال ۱۰۶۶

۱- خودکردها سنندج را «سنه» می‌خوانند و نام اصلی آن گویا همین بوده است؛ اما بعد از بنای بُرج و باروی حکومتی آن را «سنه‌در» گفته‌اند که سنندج تحریف و تخریبی از آن است. برخی معتقدند که اصل آن «سانان‌در» بوده به معنی قلعه و محل سانها، زیرا سان در لهجه کردی گورانی. معنی سلطان می‌بخشد، چنانکه «کانی سانان» نیز به معنی محل سلاطین است (کانی به معنی چشمه و یا معدن و محل).

۲- در دوره حکومت رضاشاه از میان افراد این طایفه علی اصغر زرین کفش به مقام وزارت دارایی رسید. گویند نسب این خانواده به توس کیانی می‌رسد.

کلبعلی خان اردلان

پس از درگذشت سلیمان خان، بر حسب پیشنهاد و صوابدید مراد ولید سلطان - که یکی از دوستان سلیمان خان اردلان بود و در دربار شاه عباس ثانی صفوی مکاتبت و احترام فوق العاده ای داشت - به سال ۱۰۶۸ (ه.ق) قلمرو کردستان بین فرزندان و بستگان او به این ترتیب تقسیم شد: ۱- سنندج با مضافات شرقی آن سهم کلبعلی خان پسر بزرگ سلیمان خان، ۲- مریوان سهم خسروخان پسر دیگرش، ۳- سقز و سیاهکوه سهم سهراب سلطان پسر کوچکش، ۴- منطقه پلنگان سهم مرید ویس سلطان، ۵- نواحی شهرزور و شاربازیر سهم محمدخان گرجی، ۶- جوانرود، سهم صفی سلطان. اما از طرف شاه همه مکلف بوده اند که تحت اطاعت و فرمان کلبعلی خان رفتار کنند؛ که بالاخره به سال ۱۰۶۷ (ه.ق) کلبعلی خان در حکومت کردستان استقلال تام یافت و سایر حکام جزء هر کدام به مأموریتهای دیگری رفتند.

کلبعلی خان امیری سلیم النفس، با صدق و صفا و حاکمی نکته دان و خلیق و مردمدار بوده و بر اثر ابراز لیاقت و حسن خدمت عواطف و توجه شاه عباس ثانی را به خود جلب کرد و بسیار مورد وثوق او قرار گرفت.

چون در آن ایام اهالی خوزستان بنای سرکشی گذاشته بودند، کلبعلی خان از طرف دولت ایران به سرداری سپاهی، مأمور دفع فتنه و آشوب آنجا شد و او با کمال نیر و مندی و رشادت، امنیت و آسایش ازدست رفته را دوباره در آن منطقه برقرار ساخت و بیشتر از پیش علاقه و محبت شاه را به خود متوجه ساخت. تنها عیبی که بر این امیر ذکر کرده اند عشق به زراوندزی و جمع ثروت بوده است. مدت ۱۶ سال با کمال قدرت حکومت کرد و عاقبت به سال ۱۰۸۲ (ه.ق) ناگهانی درگذشت.

کلبعلی خان بنا به نوشته مورخین اهل شعر و ادب بوده و به زبان کردی گورانی و فارسی، اشعار نغزی داشته است؛ که متأسفانه از آن اشعار چیزی به دست نیامد.

خان احمد خان ثانی اردلان

بعد از کلبعلی خان پسرش خان احمد خان دوم جانشین شد؛ اما او مرد خودسرها و سران و عیاش بوده و در بذل و بخشش راه افراط می پیموده و در اندک مدتی تمام نقود و اموال پدر را به باد داده و چندان بر مردم زر بخشید که کردستانها او را «خان زرینه» لقب

دادند. و در نتیجه اهمال در امر حکومت رشته کارها از هم گسیخت و کردستان دستخوش بی نظمی و اغتشاش شد. خسروخان عمویش - که در میوان حاکم بود - مراتب را به شاه سلیمان صفوی (جلوس ۱۰۷۷، فوت ۱۱۰۵ ه.ق) گزارش داد و شاه سلیمان در ذی القعدة سال ۱۰۸۹ (ه.ق) حکومت کردستان را به خسروخان تفویض کرد.

خسروخان اردلان

خسروخان به محض آنکه فرمان و خلعت حکمرانی را در میوان دریافت کرد، راهی سنندج شد و پس از استقرار در آنجا خان احمد خان را کتف بسته به اصفهان فرستاد و خود متصدی امر حکومت شد؛ اما برخلاف انتظار مردم، ابواب ظلم و ستمکاری را بر روی اهالی گشود و مردم از حرکات ظالمانه او به ستوه آمده، جمعی از محترمین به دادخواهی رهسپار اصفهان شدند و زبان به شکوه و شکایت گشودند. شاه به گرمی از آنان پذیرایی کرد. به نزد خسروخان عودتشان داد که به دلجویی و استعالت آنها پرداخته و رویه خود را تغییر دهد. خسروخان برخلاف دستور شاه بر خشونت خود افزود و به ایذا و آزار مردم پرداخت. این بار نیز مراتب را به شاه گزارش دادند. شاه خسروخان را به اصفهان احضار کرد و به محض وصول آنجا در میدان شاهی اعدام شد و تیمورخان اجلی او - که از غیر طایفه اردلانی است - در سنه ۱۰۹۳ به حکومت کردستان اعزام شد. تیمورخان با مردم حسن سلوک داشت و برادرانه رفتار می کرد؛ اما بعد از شش سال فرمانروایی معزول شد و در سنه ۱۰۹۹ (ه.ق) دوباره خان احمد خان پسر کلعلی خان فرمان حکومت کردستان را دریافت کرد. لکن او عوض اینکه به جبران خلافاکاریهای سابق خود بپردازد و با اهالی راه و رسم محبت و نوازش را پیش گیرد، بیشتر از گذشته به عیاشی و لهو و لعب و افراط در ملامتی و مناهی و جور و ستم نسبت به مردم پرداخت. مردم از او به جان آمدند و بی نظمی همه جا را فرا گرفت؛ سلیمان پاشا بابان - که از چگونگی امر استحضار یافته بود - (در سنه ۱۱۰۰ ه.ق) با جمعیتی به خاک کردستان تاخت و تواحی میروان و سقزو اورامان را تصرف کرد. خان احمد خان مراتب را به دربار شاه سلیمان عرضه داشت و خود را هم برای دفاع آماده ساخت و از جانب شاه نیرویی به کمک او رسیده عموماً به جانب میروان حرکت کردند. جنگ آغاز شد و پس از دو روز سلیمان پاشا شکست خورده عده کثیری از نیروهای او کشته شدند. در ماه ذیحجه سال ۱۱۰۵ (ه.ق) شاه سلیمان فوت می کند و شاه سلطان حسین به سلطنت می رسد. در سنه ۱۱۰۷ از طرف شاه سلطان حسین، خان احمد خان معزول و محمد خان پسر خسروخان مقتول به فرمانروایی کردستان تعیین می شود. مدت حکومت خان احمد خان در این نوبت دوم هشت سال و اندی بوده است.

محمد خان اردلان

محمد خان پسر خسرو خان پس از آنکه به حکومت رسید، در استعمالت مردم و اعاده نظم و انضباط با جدیت کافی سعی کرد و در این امر تا حدودی موفق شد؛ اما سرانجام در ایام وی سلیمان پاشا بابان - که قدرت زیادی پیدا کرده بود و عده و عده بسیار داشت - به خود سری پرداخته در مملکت عثمانی و ایران بنای تاخت و تاز گذاشت و بغداد را به تصرف درآورد و پس از آن به خاک کردستان حمله و اورامان و سفز و مریوان را به تصرف خود کشید و نوه و نوه خان بیگ بن سهراب سلطان بن کلبعلی خان والی سفز و سیاهکوه را با ابراهیم بیگ اسکندری حاکم مریوان بکشت. شاه سلطان حسین چون از این قضیه اطلاع یافت، عباسقلی خان قاجار را به سرداری سپاهی مأمور منطقه کردستان کرد تا به کمک نیروی اردلان به دفع سلیمان پاشا بپردازند. در سنه ۱۱۱۰ (ه.ق) نایره جنگ شعله ور گردید و بعد از دو روز زود خورد سلیمان پاشا شکست خورد و با نیروی باقی مانده خود به خاک عثمانی بازگشت. قاسم سلطان اورامی - که نسبت به خاندان اردلان کینه دیرینه داشت - به سردار فرزلباش اظهار می دارد که سپاه اردلان به علت تعصب همجواری و هم کیشی با بابانیها آن طور که باید و شاید در این نبرد شرکت نداشته و از دور نظاره گر بوده اند. عباسقلی خان از این گفته قاسم سلطان بر آشفت و گروه بسیاری از مردم بی گناه را از دم تیغ گذراند و خود قاسم سلطان را نیز کشت. متعاقب این احوال جهانگیر سلطان فرزند کلبعلی خان که در سدد احراز مقام حکومت کردستان بود با جمعی از اهالی همدست شده در سنه ۱۱۱۳ (ه.ق) بر محمد خان شوریدند و از دست او به دربار صفوی شکایت بردند. در نتیجه این ظلم، محمد خان اردلان معزول و محمدخان گرجی حاکم کردستان شد.

(محمدخان گرجی پس از رسیدن به سنندج با مردم آن دیار بنای مهر و محبت گذاشت و خود را از اهل تسنن و پیر و امام شافعی معرفی نمود و هنگام ادای نماز در جمعه و جماعات شرکت می کرد. او در توسعه و آبادی شهر سنندج بسیار کوشید و جنب بازار یکباب کاروانسرا مشتمل بر شصت و شش حجره تحتانی و فوقانی ساخت و تولیتش را به قاضی عبدالکریم، اعلی جد موالی کردستان سپرد) اما او نیز پس از سه سال حکمرانی در سنه ۱۱۱۴ قمری معزول و به جای وی حسن علیخان پسر محمد مؤمن اعتمادالدوله به موجب فرمان شاه سلطان حسین منصوب شد.

(حسنعلی خان به عکس حاکم قبلی در مذهب تشیع بی اندازه متعصب بود و از خوردن اموال مردم و ریختن خون ناحق ابایی نداشت و آن را حلال می دانست و سب و رفض را علناً زب و زیور مجالس خود قرار داد؛ اما چیزی دوام نکرد) پس از دو سال حکمرانی

در سنه ۱۱۱۸ مُرد و حسینعلی خان برادرش زمامدار ایالت کردستان شد. حسینعلی خان نیز به همان شیوه برادرش رفتار می کرد و در ظلم و ستم و آزار اهالی کردستان ذره ای فروگذار نداشت: ناچار اهالی در سنه ۱۱۱۹ (ه.ق) بر او شوریده غزلش را از دربار شاهی خواستار شدند. شاه ایران کیخسرو بیگ نامی را - که شخصی قرومایه بود و نام و مقامی نداشت - به کردستان فرستاد. مردم از اطاعت سر باز زدند و از آمیزش با وی خودداری کردند. سرانجام این حاکم تاب نیاورده کردستان را ترک گفت و فرمان حکومت از دربار شاهی به نام عباس قلی خان از نواده های احمد خان پسر هلو خان به سال ۱۱۲۱ (ه.ق) صادر شد.

عباسقلی خان اردلان

عباسقلی خان چون به حکومت رسید، مردم آسایش و آرامشی یافتند و قرین مسرت و شادمانی قرار گرفتند. و به همه گونه برای انجام دستورهای او آمادگی خود را اعلام داشتند. در سنه ۱۱۲۸ (ه.ق) از دربار دستور می رسید که عباسقلی خان با نیروی کردستان جهت دفع فتنه مُرید و پسر افغان از خطری به جانب قندهار و هرات حرکت کند. عباسقلی خان با هشت هزار سوار زبده و کارآمد و تجهیزات کامل رهسپار مقصد می شود. پس از رسیدن به تهران و آگاهی از اختلال سلطنت شاه سلطان حسین، چند نفری از رؤسای نیروی کردستان در میان سواران محرمانه می رسانند که جنگ در هرات و قندهار برای ما کردستانیها جز کشته شدن و در بدری نتیجه ای ندارد و بهتر آنست همه برگردیم. سخن آنان در دل سپاهیان اثر می گذارد، شبانه تهران را ترک می کنند و فقط خود عباسقلی خان با دو سه نفر از گماشتگان در تهران باقی می ماند، و جریان قضیه را همانجا به شاه سلطان حسین می نویسد. شاه این قضیه را حمل بر بی غیرتی او کرده دستور جلبش را می دهد و فرمان حکومت کردستان را به انضمام لقب خانی توسط علیخان فرّاش برای علی قلی بیگ اردلان پسر جهانگیر سلطان و نواده کلعلی خان می فرستد.

مدت حکومت عباسقلی خان اردلان هشت سال بوده است.

۱- برخی از تاریخ نگاران نوشته اند: در آن نبر و علی قلی بیگ اردلان نیز بوده و همو در تهران محرک مراجعت آنها شده و عباسقلی خان در گزارش خود به شاه او را محرک و مقصّر معرفی کرده است. شاه چون این خبر می شنود، خیال می کند که علی قلی بیگ شخص مقتدر و نافذالامری است که اهالی کردستان گوش به فرمان او هستند، به همین دلیل حکومت کردستان را به او تفویض می کند!

علی قلیخان اردلان

علی قلیخان در یکی از دهات «خورخوره» کردستان به نام شَخْلَه (شَه‌خَه‌لَه) به سر می‌برده است. بارها مردم به او گفته بودند: چرا گوشه‌گیری را اختیار کرده‌ای و می‌خواهی در گمنامی و فقر زندگی کنی؟ بهتر آن است به شهر بروی و در آنجا برای خود جاه و مقامی و نان و نمکی دست و پا کنی. او در جواب هر بار گفته بود: خدا اگر بدهد در شَخْلَه هم می‌دهد. وقتی که فرمان حکومت را دریافت می‌کند، می‌گوید، نگفتم: «اگر خدا بدهد در شَخْلَه هم می‌دهد!».

پس از آنکه امرا و اعیان کردستان اطلاع می‌یابند، به شَخْلَه رفته و او را با اعزاز و احترام به سنندج وارد می‌کنند و بر مسند حکمرانی می‌نشانند (۱۹ شوال ۱۱۲۹ هـ.ق). مصادف این ایام اهالی لرستان و بختیاری بنای طُغیان می‌گذارند. به دستور شاه سلطان حسین علی قلیخان با سواران مجهز کرد بدان صوب رهسپار می‌شوند. جنگ سختی درمی‌گیرد و در آغاز سواران لر و بختیاری دلیرانه مبارزه می‌کنند؛ اما در آخر به سختی شکست خورده با دادن تلفات زیاد و ششصد هزار اسیر می‌گریزند. حاکم لرستان اهان می‌خواهد. والی او را با چند نفر از رؤسای بختیاری که اسیر شده بودند، به نزد شاه سلطان حسین می‌فرستد و ضمناً جهت آنان شفاعت نیز می‌کند. شاه از رشادت و لیاقت او و سپاه اردلان بسیار مسرور می‌شود و شفاعت علی قلی بیگلر را می‌پذیرد و حاکم لرستان و رؤسای بختیاری را مورد نوازش قرار می‌دهد و به جاهای خود بازمی‌فرستد و علی قلیخان هم با نهایت سرافرازی به سنندج برمی‌گردد. در سنه ۱۱۳۲ (هـ.ق) در سلطنت شاه سلطان حسین ضعف و فتوری پدید می‌آید و افغانیان و اوزبک از هر طرف در اطراف ایران شورش و آشوب راه می‌اندازند. چند نفری از اشخاص سرشناس کردستان - که مخالف علی قلیخان بوده‌اند - به اتفاق هم راهی کردستان عراق شده، خانه پاشای بایان پسر محمد پاشا را - که از بنی اعمام سلیمان پاشا و در آن وقت حاکم سلیمانیه بوده - برای تصرف کردستان دعوت می‌کنند. خانه پاشا که منتظر چنین روزی بوده نیروی انبوهی را با خود حرکت داده به خاک اردلان می‌تازد و پس از تصرف مریوان به پنج فرسخی شهر سنندج می‌رسد. علی قلیخان چون در خود تاب مقاومت نمی‌بیند، به طرف اصفهان می‌گریزد. اهالی سنندج برای حفظ جان و مال خود به استقبال خانه پاشا رفته او را به شهر وارد می‌کنند. مدت حکومت علی قلیخان سه سال بوده است.

خانه پاشا در سنه ۱۱۳۲ (هـ.ق) کردستان را تصرف کرد و از کرکوک تا همدان را تحت اختیار گرفت. او مردی مؤمن و دادگر بود و در ترضیه خاطر اهالی سعی بلیغ می‌نمود و مردم

در دوره حکومت او امنیت و آسایش و فراغت داشتند. خانه پاشا مسجدی بایک گلدسته زیبا و مدرسه بزرگی در شهر سنندج بنا کرد که بعدها امان الله خان اول، والی اردلان در دوره حکومت خود روی تعصب آنها را خراب کرد و در محل دیگری به ساختن مسجد و مدرسه دارالاحسان پرداخت - که اکنون هم باقی است - و بعد از خراب کردن آن مسجد و مدرسه باغی در آنجا غرس کرد که به «باغ فردوس» معروف بوده است.

خانه پاشا بعد از چهارسال درسنه ۱۱۳۶ (ه.ق) علیخان پسرش^۱ را به جای خود حکومت سنندج داد و خود به خاک بابان مراجعت کرد.

علی خان جوانی نیکومنش و اهل فهم و ادب بوده و بیشتر اوقات خود را به صحبت با اهل فضل می گذرانیده است. درسنه ۱۱۴۲ (ه.ق) آوازه قدرت و فتوحات نادرشاه افشار (جلوس ۱۱۴۸، فوت ۱۱۶۰ ه.ق) - که در آن هنگام سیهسالار شاه طهماسب ثانی صفوی پسر شاه سلطان حسین بود و او را طهماسب قلیخان می گفتند - به همه جای ایران رسید. علیخان بابان بدون جنگ و نزاع سنندج را ترك گفت و به خاک بابان برگشت. اهالی کردستان فوراً مراتب را به دربار شاه صفوی گزارش دادند و به تصویب طهماسب قلیخان (نادرشاه)، عباسقلی خان اردلان - که پیش از این از او سخن گفته ایم - به حکومت کردستان روانه شد، اما او چندان نیابید و در اواخر همان سال درگذشت و برادرش سبجان وردی خان به جای وی حاکم شد.

سبجان وردی خان اردلان

سبجان وردی خان پس از فوت برادرش والی کردستان شد (سال ۱۱۴۳ ه.ق) او مردی پرهیزگار و عابد بود و با مردم کردستان به ملایمت و عطف رفتار می کرد و در هر کاری جنبه هم نژادی را در نظر داشت. اوقات فراغت را بیشتر با علما و فضلا می گذرانید و خود نیز اهل فضل بود و تا آنجا که قدرت داشت در آبادی و توسعه شهر سنندج و تعمیر دارالایاله کوشش کرد.

درسنه ۱۱۴۷ (ه.ق) نادرشاه به عزم تسخیر شیروان از اصفهان حرکت کرد و در ۱۸ صفر همان سال وارد سنندج شد و در تالار دارالایاله رو به شمال جلوس نموده باز عام داد. در حالی که سبجان وردی خان والی در پایین تالار به حالت احترام ایستاده بود. نادرشاه می گوید: والی! اما نیامده ایم جای شما را غصب کنیم تالار بزرگ است، ما در یک طرف آن به کار سلطنت می پردازیم و در طرف دیگر شما به حکومت خود ادامه دهید. سبجان وردی خان

۱- برای مزید آگاهی از شرح حال این پدر و فرزند و حکومت آنها در خاک بابان به صفحه مراجعه شود.

به شکرانه ابن عطفوت چهارده هزار من روغن و ده هزار تومان وجه نقد تقدیم می کند. نادر پس از ترك سنندج احمد خان پسر سبحان وردی خان را با گروهی رجال زبده کردستان از قبیل الله وردی بیگ و حسن بیگ میراسکندری با پانصد سوار مرد جنگی و کار آزموده همراه خود می برد و به جانب خراسان و هرات حرکت می کند. سرانجام نادر پس از تاجگذاری در دشت مغان (شوال ۱۱۴۸ ه.ق) سبحان وردی خان را در نتیجه شکایات اهالی برکنار می کند و مصطفی خان برادر او را حکومت کردستان می دهد. مدت حکومت سبحان وردی خان در این نوبت پنجسال و هشت ماه بوده است.

مصطفی خان اردلانی

مصطفی خان پس از آنکه به حکومت رسید، نظر علی بیگ را - که از مقر بان دربار نادر بود - به وکالت و معاونت خود به دستور شاه به همراه خود آورد. چهل روزی از حکومت او گذشته بود که محمود سارایی (با پانصد سوار به خاک کردستان تاخت و به جیاول و غارت اموال مردم پرداخت). مصطفی خان - که مردی بی کفایت و ضعیف النفس و کم خرد بود - از عهده دفاع بر نیامده مردم چون از او بی غیرتی می بینند بر او شوریده، دستگیرش می کنند. به نزد نادرشاه می فرستند؛ نادر هم دستور کشتن او را صادر می کند و بعد از آن دوباره سبحان وردی خان را در سنه ۱۱۴۹ (ه.ق) حکومت کردستان می دهد و این بار سبحان وردی خان مدت چهارسال و هفت ماه فرمانروایی می کند.

در تاریخ ۱۱۵۳ (ه.ق) که نادرشاه از سفر هندوستان مراجعت می کند و می خواهد به بهانب خوارزم بشتابد، سبحان وردی خان را نزد خود فرامی خواند و احمد سلطان پسر او را - که در همه جا ملتزم رکاب نادری بوده و از خود رشادتها و دلاوریها نشان داده بود - حکومت کردستان و لقب خانی ارزانی می کند.

احمد خان ثالث اردلان

احمد خان در سنه ۱۱۵۳ (ه.ق) بر مسند حکومت نشست و از ابتدای خاک موصل تا انتهای خاک همدان را به تدریج تحت تصرف خود در آورد و با شوکت و شکوه و قدرت زیادی مشغول فرمانروایی شد. در سنه ۱۱۵۴ - که نادرشاه به طرف داغستان یورش برد - احمد خان را فراخواند و باز او را در این مسافرت همراه خود کرد. و سبحان وردی خان پدرش را برای بار سوم روانه حکومت کردستان نمود. سبحان وردی خان پس از يك سال و سه ماه

۱) محمود سارایی بعد از آنکه به میل خود اموال زیادی را غارت کرد، به شهر زور برگشت.

مجدداً در ربیع الاول ۱۱۵۵ (هـ.ق) به امر نادر به دربار برگشت^۱ و احمد خان پسرش به حکومت منصوب شد. و او ابراهیم وکیل را به وکالت و معاونت خود برگزید. در این سال قحطی و گرانی سختی در کردستان شروع شد. احمد خان برای حفظ حیات مردم انبارهای گندم و جو و حبوبات دولتی را - که برای اردو تهیه و تامین شده بود - همه رایه فقرا و مستمندان اینار کرد.

اتفاقاً در همین موقع نادرشاه مأمور جمع آوری آذوقه را جهت سپاهیان به کردستان می فرستد. مأمور می بیند که انبار خالی است و چیزی نمانده و همه را احمد خان در بین مردم تقسیم کرده است. شرح قضیه را با تهمت های ناروا و پیرایه های ساختگی به نادر می نویسد. نادر از این خیر سخت خشمگین می شود و دستور اعدام او را صادر می کند. احمد خان به محض اطلاع از این دستور فوراً با دوهزار سوار از کسان و نزدیکان خود به جانب خاک عثمانی حرکت می کند و از خط کردستان عراق به هرجا که می گذرد از قبیل شهرزور، سلیمانیه، موصل، دیار بکر موراد استقبال و احترام قرار می گیرد. پس از يك ماه وارد اسلامبول می شود و به دستور سلطان محمود خان عثمانی جمعی از بزرگان و اشراف و پاشایان و افندیان در معیت صدراعظم به استقبال او می شتابند و در نهایت عزت و احترام او را در منزلی - که از طرف سلطان برای او تعیین شده بود - وارد می کنند. بعد از اندک مدتی بر حسب فرمان سلطان عثمانی، احمدخان به حکومت ایالت «آدرنه»^۲ می رسد و با همراهانش بدانجا رهسپار می شود^۳.

در سنه ۱۱۵۶ (هـ.ق) حاجی مولی وردی خان قاجار قزوینی از طرف نادرشاه مأموریت کردستان می یابد؛ اما به واسطه کم خردی و سوء عقیده بیش از يك سال نمی تواند حکمرانی کند. سبحان وردی خان که در این مدت سمت بیگلربیگی تهران را داشت برای نوبت چهارم به حکومت کردستان تعیین می شود. در شانزدهم جمادی الاخری سال ۱۱۶۰ (هـ.ق) خبر قتل نادرشاه می رسد؛ اهالی به مخالفت با سبحان وردی خان قیام می کنند تا اینکه پس از هفت ماه از جانب ابراهیم خان برادرزاده نادر - که مدعی سلطنت بود و خود را عادل شاه می نامید - حکومت کردستان به حسنعلی خان اردلان واگذار شد.

۱- نادرشاه سبحان وردی خان را با سیف الدین خان سرتیپ و محمد حسین خان - که از مقر بین دربار بودند - ملازم و ندیم خود ساخت و در کارها از سخنان مصلحت آمیز آنان روی بر نمی نافت.

۲- آدرنه، ناحیه ای است در خاک عثمانی در بخش اروپایی ترکیه و پس از استانبول از مهم ترین شهرهای آنجا است.

۳- احمدخان سرانجام در خاک عثمانی فوت می کند.

سپهان وردی خان عاقبت در سنه ۱۱۶۱ (ه.ق) در همدان فوت می کند و جنازه او را به کوه شیدای کردستان انتقال داده در گنبدی بر بالای کوه به خاک می سپارند.

حسنعلی خان اردلان

حسنعلی خان پسر عباسقلی خان پس از اینکه به حکومت رسید، در آبادانی کردستان و حفظ حدود آن کوشید.

در سنه ۱۱۶۲ (ه.ق) امام قلیخان زنگنه در کرماشان نیرویی از طوایف کلهر و گوران و زنگنه و سایر عشایر آن دیار را دور خود جمع کرد و به اطراف خاک کردستان حمله برد و در منطقه بیلوار (بیلوار) در بین حسنعلی خان و امام قلیخان جنگ درگیر شد که عاقبه الامر سپاه امام قلی خان شکست خورده، یا به فرار گذاشت و خیمه و خرگاه و توپخانه و مهماتش به دست حسنعلی خان افتاد ولی خود امامقلی خان در اثنای کرفر گریخت. حسنعلی خان پس از تقسیم غنائم جنگی جهت کرماشان و سنقر و کلیایی و ملایر و بروجرد حکامی تعیین کرد و خود به سنندج برگشت.

در محرم سال ۱۱۶۳ (ه.ق) مهر علیخان بروجردی مورد تاخت و تاز و تعدی گروهی فرار گرفت. ناچار از حسنعلی خان اردلان کمک خواست. حسنعلی خان با نیروی خود جهت تأدیب آنها بدان صوب حرکت کرد. از آن طرف کریم خان زند و شیخ علی خان و اسکندر خان با سپاهی به قصد حمله به نیروی خان اردلان روی آوردند. در ملایر دویز و به هم می رسیدند و نبرد شروع می شود و لشکر زند در آخر، شکست می خورد و ۳۶ نفر از مردان نامی آنها با تعداد ۱۸۰ نفر از سپاهیان به قتل می رسند و بقیه از میدان می گریزند. پس از این فتح شایان، خان اردلان مهر علیخان را با خود به بروجرد می برد و حکومت آنجا را با مضامینات به او می سپارد و خود به سنندج برمی گردد.

در تاریخ ۱۱۶۶ (ه.ق) علیمردان خان بختیاری نیرویی را فراهم آورده به کرماشان تاخت و شخصی را که خود را فرزند شاه سلطان حسین می خواند و نام شاه سلطان حسین دوم بر خود نهاده بود،^۱ آلت دست قرار داده و به عزم تسخیر کردستان راه افتاد. حسنعلی خان به محض آگاهی با جمعیت انبوهی از مردم کردستان به مقابله او شتاف. کریم خان زند نیز - که سابقه خصومتی با علیمردان خان داشت - با نیروی خود به سپاه اردلان پیوست و هر دو نیرو برای دفع علیمردان خان به حرکت درآمدند. در ناحیه بیلوار کردستان دو گروه با هم

۱- این شخص مجهول الهوی به در بغداد می زیست، میرز امهدی خان معروف منشی نادرشاه او را به کرماشان برده گفتمانی را تصدیق کرد و جمعی را به هواخواهی او برانگیخت.

درگیر شدند. سرانجام سپاه کردستان و زندیه غالب آمدند و علیمردان خان با تلفات زیادی از میدان گریخت و همه اسباب و مهمات وی به دلاوران زندیه و کردستان رسید. حسنعلی خان پس از این فتح به کردستان مراجعت کرده کریم خان هم به کرماشان رفت.

در اواخر همین سال سلیم پاشا از طرف دولت عثمانی نامزد حکومت بابان شد و سلیمان پاشا پسر عموی او معزول گردید. سلیمان پاشا به حسنعلی خان پناهنده شده مدتی در کردستان به انتظار یاری او توقف کرد. سلیم پاشا نامه‌ای را مبنی بر تسلیم سلیمان پاشا به وی، به حسنعلی خان نوشت، اما او جواب رد داد. ناچار سلیم پاشا قضیه را به والی بغداد گزارش داد. والی هم نامه‌ای به حسنعلی خان نوشت و به وسیله یکی از محترمین بغداد به سنندج ارسال داشت. او در آخر نامه‌اش نوشته بود که اگر در تسلیم سلیمان پاشا تعللی رخ دهد، رشته مودت گسیخته شده، عاقبت خوبی نخواهد داشت. حسنعلی خان اهمیتی به این تهدیدات نداد و فرستاده را مایوسانه به بغداد برگردانید، و به او گفت چون سلیمان پاشا به ما پناه آورده است، کمک و یاری به او از واجبات است. ولی بغداد قضیه را به دربار عثمانی اطلاع داد و به موجب دستور سلطان، وزیر بغداد به اتفاق عشایر عراق (ابواب جمعی حاکم کوی و موصل و جریر و غیره) که شماره آنها بیش از بیست هزار نفر بود به کمک سلیم پاشا آمده به خاک کردستان تاخت. حسنعلی خان هم به اتفاق محمد امین خان حاکم گروس در جلگه مریوان حضور یافته در برابر آنها صف آرایی کردند. جنگ به شدت شروع شد که در پایان نیروی اردلان شکست خورد (سال ۱۱۶۳ هـ.ق). حسنعلی خان به سنندج برگشت و سلیمان پاشا که مسبب این قضیه بود فرار کرد. وزیر بغداد هم در دنبال خان اردلان با سپاه خود به جانب شهر سنندج روی آورد. حسنعلی خان ناچار شهر را ترک گفته به طرف لیلان (له یلان) گریخت. سپاهیان والی بغداد چون به سنندج رسیدند در مدت سیزده روز توقف، کلیه هستی و دارائی اهالی را غارت کرده با خود بردند. حسنعلی خان پس از رفتن این سپاه، به سنندج بازگشت و به تعمیر خرابیها پرداخت.

ابراهیم بیگ وکیل، چون از ابتدا مخالف نظر و رأی حسنعلی خان و بروز جنگ بود، در اثنای رزم با اتباع خود به اردوی سلیم پاشا ملحق شده بود و همین امر یکی از علل شکست نیروی اردلان را فراهم آورد. ابراهیم بیگ با همراهان خود به آبادی الك (نه لك) در ناحیه بیلوار بین سنندج و کرماشان رفت و در آنجا قلعه مستحکمی را بنا نهاد و نواحی بیلوار را تا روانسر به تصرف خود درآورد و بنای خودسری گذاشت. ضمناً نامه‌ای هم به کریم خان و شیخ علیخان زند نوشت که چون حسنعلی خان در نهایت ضعف و ناتوانی است، اگر خیال انتقام گذشته را دارید اکنون موقع آن است. کریم خان و شیخعلی خان نیز فرصت را غنیمت شمرده در ۱۳ رمضان سال ۱۱۶۴ (هـ.ق) به معیت بیست هزار نفر سوار عشایر کرماشان و

زنگنه به جانب کردستان حمله بردند. حسنعلی خان که در خود تاب مقاومت نمی دید، اهالی شهر را به معیت علامه بزرگوار شیخ محمدوسیم مردوخی فرزند شیخ احمد علامه کوچانیده، روانه اورامان کرد و خود نیز مُختفی شد. کریم خان به شهر سنندج رسید و در مدت ۱۲ روز توقف آنچه از دارائی مردم باقی مانده بود به تاراج برد و تعدادی از اهالی را - که شهر را ترک نگفته بودند - به قتل رسانید. حسنعلی خان پس از رفتن کریم خان، به شهر برگشت و چون اوضاع کردستان و اهالی را پریشان دید ناچار اظهار اطاعت به آزادخان افغان کرد - که در آن هنگام در آذربایجان دعوی سلطنت داشت - و خود به جمع آوری فراریان و اعاده آرامش و تعمیر شهر کوشید.

در تایخ ۱۱۶۷ (ه.ق) آزادخان افغان در اصفهان پرچم سلطنت برافراشت و حسنعلی خان را احضار کرد. حسنعلی خان از نقطه نظر دوستی سابق در نهایت سادگی به معیت چند نفر از کسان خود در هسپار اصفهان شد. در همین موقع سلیم پاشا بابان نیز با نیروی هزار نفری به دربار آزادخان شتافت و با پیشکش مبالغ و هدایای ارزنده ای تقاضای ایالت کردستان کرد. آزادخان به سبب افزونی پیشکش و هدایا و خُب طینت، چشم از راه و رسم بزرگی و شیوه مردانگی پوشید و حسنعلی خان را که به امید معنویت و یاری روی به درگاهش آورده بود، گرفته و اسیر کرد و به سلیم پاشای بابان سپرد و حکومت کردستان را هم به او واگذار کرد. سلیم پاشا - که بر ولایت بابان نیز حکمرانی داشت - حسنعلی خان را به خاک بابان فرستاد در قلعه جوالان (قله جوالان) محبوس کردند و عاقبت بعد از چند ماه حبس در سنه ۱۱۶۴ (ه.ق) به اشاره سلیم پاشا او را به قتل رسانیدند.

پس از استقرار حکومت سلیم پاشا در کردستان، خالد پاشای بابان از وزیر بغداد تقاضای حکومت خاک بابان کرد. سلیم پاشا به محض شنیدن این خیر به نزد آزادخان شتافت و بدو پناهنده شد. در این هنگام کریم خان زند هم فرصتی یافته به کردستان حمله می کند و شهر سنندج و اطراف آن را مورد تاخت و تاز قرار می دهد. اهالی پس از رفتن کریم خان زند (جلوس ۱۱۶۳، فوت ۱۱۹۳ ه.ق)، برادر حسنعلی خان یعنی کریم خان اردلان را به حکومت خود می پذیرند و سلیم پاشا را از مراجعت به کردستان مانع می شوند.

کریم خان اردلان

کریم خان پسر عباسقلی خان مرد نالایقی بود و از راه و رسم امور فرمانروایی آگاهی درستی نداشت و حکومت او بیش از پیش موجب ویرانی منطقه کردستان و پریشانحالی اهالی شد.

ابراهیم وکیل - که پیش از این هم از او نام برده ایم - هنگام مقابله حسنعلی خان و سلیم پاشا، به علت روابط حسنه‌ای که با خاندان زند داشت، بار دیگر کریم خان زند را جهت تخریب کردستان و دفع کریم خان اردلان دعوت کرد. کریم خان زند یارویس خان را با سیصد سوار مأمور کرد به نیروی ابراهیم وکیل - که حدود دویست نفر بودند - بیوندد. این عده در اواسط زمستان به قریه دوشان از قرای حومه سنندج نزول کردند. کریم خان اردلان به محض شنیدن خبر با عده‌ای از اعیان و محترمین شهر به ناحیه شامیان از توابع اورامان کوچ کردند و تا آخر زمستان در نهایت عسرت و سختی در آنجا ماندند؛ اما چون فصل بهار فرارسید، راه شهر زور را پیش گرفته از پاشای آنجا اطاعت کردند و گویا سرانجام کریم خان همانجا در گذشته است.

به این ترتیب کردستان اردلان از حکمران خالی ماند؛ تا اینکه خسروخان فرزند خان احمد خان ثالث ولد سبجان وردی خان در سنه ۱۱۶۵ (ه.ق) برای خود در کردستان امارتی تشکیل داد و خود را والی خواند و مدت یک سال به مدارا و مواسات با تمام طبقات مردم صرف وقت نمود؛ اما در سنه ۱۱۶۶ (ه.ق) سلیم پاشای یابان به یاری آزادخان افغان بر کردستان استیلا یافت و خسروخان از حکومت برکنار شد.

سلیم پاشا در دوره حکمرانی سنندج می کوشید رضای خاطر مردم را بجوید و اهالی در امن و رفاه زندگی کنند و به امر زراعت و کسب و عمران بپردازند.

پس از چهار سال حکومت سلیم پاشا، در سن ۱۱۷۰ (ه.ق) به یاری محمد حسن خان قاجار بار دیگر خسروخان به امارت کردستان رسید و سلیم پاشا ناچار به پایان بازگشت.

خسروخان بزرگ اردلان

خسروخان ثانی مشهور به خسروخان بزرگ، فرزند خان احمد خان ثالث از هواخواهان و دوستان محمد حسن خان قاجار بود که در سفر و حضر چه بسا او را همراهی کرده است. به پاس این سوابق محمد حسن خان او را حاکم کردستان قرار داد. وی در محرم سال ۱۱۷۰ (ه.ق) وارد کردستان شد و عباس شاهسون هم با دویست نفر سوار از طرف خان قاجار برای تقویت همراه او به سنندج رفت.

خسروخان امیری کاردان، شایسته، مدبر و خردمند بوده و شجاعت و قوت قلب و رشادت زیادی داشته است. مستوره مؤلف تاریخ اردلان در قطعه شعری او را چنین ستوده است:

جهان را ز نو زینتی تازه داد دگرگونه ملک را غازه داد
زینتش گل سادمانی دمید به پیران نوید جوانی رسید

به احیای آیین دین مبین دَمَش با دم عیسوی همقرین
 به خوانِ عطا، حاتمش ریزه‌خور به میدان کین، رستمش هم سپهر
 به عهدش نشانی نمائد از ستم از او نو شد آیین کسری و جم

خسر و خان پس از آنکه حکومت یافت با حسن تدبیر و نیروی شمشیر، کردستان را سر و صورتی تازه بخشید و از گرداب بیچارگی و بدبختی به ساحل نجات رسانید و اهالی را به عدالت و حسن عمل خود راضی و خشنود گردانید. ابتدا مدتی قلعه حسن آباد را با مختصر ترمیم و تعمیرى مرکز ایالت قرار داد؛ اما بعدها اهالی قلعه را به شهر کوچانید و به تعمیر عمارات و تجدید بناهای شهر سنندج پرداخت.

آزادخان افغان از بیم کریم خان زند و تهدیدات محمدحسن خان قاجار اصفهان را ترك گفت و از راه همدان به طرف آذربایجان روی نهاد. در بین راه به تحریک مفسده‌جویان با دوهزار سوار به قصد تسخیر کردستان به جانب سنندج تاخت. خسر و خان به محض شنیدن این خبر به قلعه حسن آباد برگشتند و در آنجا حصارى شد و برای جمع آوری نیرو و مأمور به اطراف و اکناف روانه کرد. آزادخان با جمعیت خود فرامی‌رسد و قلعه را محاصره می‌کند. محمد رشید بیگ و کیل بن ابراهیم بیگ و محمد صالح بیگ و کیل به علت کینه دیرینه به اردوی آزادخان می‌پیوندند. مدت محاصره ۱۲ روز طول می‌کشد و هیچیک از طرفین توفیقی حاصل نمی‌کنند؛ اما در این وقت از هر طرف سواره‌های اردلان فرامی‌رسند. شیخ علیخان زند هم - که در همدان بوده - با شنیدن این جریانات به معیت نیروی خود به کردستان می‌رود. آزادخان از مشاهده ورود سیاهیان از هر طرف و شنیدن حرکت شیخ علیخان فوراً قلعه را ترك گفته به طرف آذربایجان می‌تازد خسر و خان نیز از دیدن نیروهای امدادی قوت قلبی پیدا کرده، از قلعه بیرون می‌آید و نیروی آزادخان را دنبال می‌کند. شیخ علیخان هم از راه اسفندآباد به سیاه اردلان می‌پیوندند و تا مرز گروس سیاه آزادخان تحت تعقیب قرار می‌گیرد و بالاخره تمام تجهیزات خود را به جا گذاشته با شتاب می‌گریزند. خسر و خان به سنندج برمی‌گردند و چگونگی قضایا را به محمدحسن خان قاجار اطلاع می‌دهد. از جانب محمدحسن خان خلعت و هدایایی جهت او می‌رسد؛ اما شیخ علیخان در پاداش خدمتی که به خسر و خان کرده بود متصل از کردستان تیر و چوب و غله و بیگاری نفاضا می‌کند. خسر و خان برای دلجویی مردم و مشاهده اوضاع قلمرو خود شخصاً در اطراف کردستان به گردش و مسافرت می‌پردازد و نظم سنندج و نگهداری قلعه حسن آباد را به میرزا عبدالله وزیر و یوسف بیگ وامی‌گذارد. میرزا عبدالله و یوسف بیگ از تحمیلات و حواله‌های بی‌دریی و خارج از اندازه شیخ علیخان به ستوه آمده، ناچار شبانگاهی به سوی شهرزور کوچ می‌کنند و خانواده خسر و خان و رضاقلی خان برادرش را در قلعه حسن آباد

تنها می گذارند. خسروخان به محض شنیدن این خبر مراجعت می کند و عائله و ائانه خود را به شهر نقل می دهد و به خراب کردن قلعه حسن آباد می پردازد.

پس از آنکه محمد حسن خان قاجار در جنگ با شیخ علیخان - که از طرف کریم خان ماموریت داشت - در ۱۱ جمادی الاولی سال ۱۱۷۲ (ه.ق) کشته شد، کریم خان استقلال کامل یافت و شیراز را پایتخت خود قرار داده شروع به نظم ایالات و ولایات کرد. خسروخان از بیم کریم خان، جمعیت و سپاه خود را فراخواند و به کار استحکامات پرداخت؛ اما برعکس انتظار او از طرف کریم خان خلعت و فرمان ایالت کردستان برای او رسید.

در تاریخ ۱۱۷۳ (ه.ق) که کریم خان زند از تهران به جانب چمن سلطانیه^۱ حرکت کرد، خسروخان احمدخان پسرش را با هدایای شایان به خدمت او فرستاد و مورد نوازش و عطف کریم خان قرار گرفت.

در تاریخ ۱۱۷۶ (ه.ق) سلیمان پاشای بابان به عزم حمله به کردستان وارد مریوان می شود. خسروخان با جمعیت اندکی برای جلوگیری او می شتابد و در جلگه مریوان نبرد آغاز می شود و سلیمان پاشا با دادن تلفات زیادی می گریزد و مستقیماً خود را به دربار کریم خان زند می رساند و با دادن سی هزار تومان نقد و بستن تهمتهای ناروا برای خسروخان، موفق می شود فرمان حکومت کردستان را به نام خود دریافت کرده به جانب سنندج روی می آورد (سال ۱۱۷۷ ه.ق) و خسروخان به شیراز احضار می شود.

سلیمان پاشا بعد از شش ماه توقف در سنندج با سپاه بابان واردلان به جانب شهر زور پور می برد و احمد پاشای بابان را بیرون رانده آنجا را نیز به تصرف خود می کشد.

در سنه ۱۱۷۸ (ه.ق) سلیمان پاشا به قتل رسید و طبق فرمان کریم خان زند، محمد پاشا برادر سلیمان پاشا حاکم شهر زور و علیخان پسر سلیمان پاشا به حکومت کردستان تعیین شدند. دو سال که از این ماجرا گذشت، محمد رشید بیگ وکیل و میرزا عبدالله وزیر و میرزا محمد صادق مستوفی به دربار کریم خان شتافته، از کارهای ناروای علیخان بابان شاک می شوند. در نتیجه علیخان معزول می شود و به خاک بابان بر می گردد. در سنه ۱۱۷۹ بار دیگر خسروخان اردلان - که نزد کریم خان به سر می برد - والی ایالت کردستان شد و به تاریخ ۱۱۸۰ (ه.ق) به مقر حکمرانی خود رسید.

به سال ۱۱۹۱ (ه.ق) وزیر بغداد به انتقام خرابی بصره - که سابقاً اردوی کریم خان آنجا را پایمال کرده بود - به دستور سلطان عثمانی با نیروی انبوهی از راه زهاب و عبدالله

پاشا والی موصل و کرکوک با جمعیت خود از خط قلعه چوالان (قله‌چوالان) به جانب مرز ایران هجوم می‌آوردند. محمد پاشا حاکم بابان هم - که از طرف کریم خان در شهرزور حکومت یافته بود - به اردوی وزیر بغداد ملحق می‌شود. وزیر از دوازده هزار نفری که همراه داشته قسمتی را که بالغ بر هشت هزار سوار بوده، همراه محمد پاشا به جانب میروان می‌فرستد. چون این خبر به خسروخان می‌رسد فوراً مراتب را به دربار کریم خان می‌نویسد و خود با دوهزار سوار زبده اردلان رهسپار میدان کارزار می‌شود. در کنار دریاچه زرپوار میروان، دو نیروی متخاصم به هم می‌رسند. در حملات اولیه جمعیت مراغه و گروس - که به امداد خسروخان آمده بودند - شکست می‌خورند و می‌گریزند. محمد پاشا از ترس کریم خان یارای پیشروی نداشته و از ترس وزیر بغداد نمی‌توانسته به خاک بابان مراجعت کند؛ ناچار در میروان توقف می‌کند. خسروخان شرح قضایا را به دربار کریم خان می‌نویسد.

کریم خان صادق خان برادرش را با فوجی چند به جانب بصره و نظر علی خان را با جمعیتی از راه مندلی به طرف بغداد و کلبعلی و علی مرادخان زند را با گروهی از راه کردستان به عزم تسخیر و تصرف دولت عثمانی مأمور می‌کند. صادق خان بصره را تسخیر و نظر علیخان بغداد را متصرف می‌شود و علی مرادخان هم به ستندج می‌رسد و به اتفاق لشکر اردلان، در ماه رجب سال ۱۱۹۱ (ه.ق) به جانب میروان حرکت می‌کنند و محمد پاشا بدون جنگ فرار می‌کند. اردوی زند و اردلان تا «قرلجه» در پنج فرسخی قلعه چوالان (قله‌چوالان)، پیش می‌روند و می‌خواهند از هر طرف به خاک عراق و عثمانی بتازند. چون پیشروی شروع می‌شود، محمد پاشا - که در قلعه چوالان مخفی بوده - می‌گریزد. از طرف دولت عثمانی، حسن پاشا وزیر بغداد با نیروی انبوهی به امداد محمد پاشا و حفظ سرحد فرامی‌رسند و محمد پاشا را در بین راه با خود برمی‌گردانند. هنگام صف‌آرایی احمد پاشا برای محمد پاشا از اردوی عثمانی جدا شده به اردوی ایران ملحق می‌شود. فردای آن روز سپاهیان ایران آماده رزم می‌شوند؛ اما هر چه نگاه می‌کنند از اردوی عثمانی احدی را نمی‌بینند. معلوم می‌شود که شبانه فرار کرده‌اند. سپاه زند و قزلباش با فراغت خاطر بعد از مقداری تاخت و تاز و غارت و چپاول آهنگ مراجعت می‌کنند.

خسروخان، احمد پاشا را حاکم شهرزور قرار می‌دهد و رضا قلیخان برادرش را با یک عده سوار برای تقویت او در آنجا می‌گذارد. پس از این قضایا محمد پاشا به دربار کریم خان می‌شناید و با اظهار بستگی به او و دادن پیشکش، فرمان حکومت بابان و شهرزور را به اسم خود می‌گیرد و احمد پاشا معزول می‌شود. وزیر بغداد به محض شنیدن این موضوع سخت آشفته و مکدر می‌شود و احمد پاشا را با مختصر نیرویی به شهرزور برمی‌گرداند. محمد